

پژوهش‌نامه نقد وهابیت؛ سراج منیر ♦ سال پنجم ♦ شماره ۱۷ ♦ بهار ۱۳۹۴

صفحات: ۱۳۷-۱۵۹ ♦ تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۰/۲۰ ♦ تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۱/۲۵



تقدیرخی از اقترائات محمد بن عبدالوهاب بر شیعه

وحید خورشیدی*

چکیده

محمد بن عبدالوهاب از جمله افرادی است که با افترا بستن به شیعیان، کوشیده است سایر مسلمانان را به شیعه بدبین کند. یکی از افتراهای مؤسس وهابیت این است که می‌گوید شیعیان معتقدند امام حسن مجتبی علیه السلام نسلی ندارد تا با این روش مهدی موعود را از فرزندان امام حسین علیه السلام بدانند، در حالی که شیعه معتقد است امامت با نص الهی است. او همچنین به شیعه نسبت می‌دهد که آن‌ها منتظرند تا امامشان از سرداب ظهور کند. محمد بن عبدالوهاب نه تنها شیعیان را خارج از دین می‌داند بلکه به شیعه نسبت می‌دهد که آن‌ها به عایشه نسبت فحشا می‌دهند، این در حالی است که شیعیان بر پاک‌دامنی زنان پیامبر صلی الله علیه و آله اجماع دارند. وی شیعیان را به تحریف قرآن متهم می‌کند، حال آنکه چنین چیزی واقعیت خارجی ندارد. در این نوشتار، این اتهامات را که بیشتر در کتاب الرد علی الرافضة مطرح شده، بررسی و نقد می‌کنیم تا اتهامات محمد بن عبدالوهاب بر شیعه آشکار شود.

کلیدواژه‌ها: محمد بن عبدالوهاب، تهمت، الرد علی الرافضة، فحشا، تحریف قرآن.

مقدمه

دشمنان شیعه، به‌ویژه وهابیان، با نسبت‌های دروغ، افترا و تهمت‌بستن به شیعه، سعی در تضعیف و به‌انزوا کشیدن شیعیان دارند. آن‌ها با این روش ناجوان‌مردانه و تبلیغات سوء، در پی بد جلوه‌دادن رقیب خود و منفور کردن آن‌ها هستند؛ چنان‌که در کتاب‌ها، مقالات و رسانه‌هایشان مشهود است. محمد بن عبدالوهاب، به عنوان مؤسس وهابیت، چنان چهره غیرواقعی‌ای از شیعه به دست داده است که اگر کسی اهل تحقیق نباشد وقتی با این تبلیغات منفی مواجه شود، فکر می‌کند شیعیان به دین اهمیت نمی‌دهند و به واجبات و محرمات عمل نمی‌کنند و اهل دروغ و تهمت‌اند. به همین دلیل در این نوشتار سعی شده است از دروغ‌ها و تهمت‌های محمد بن عبدالوهاب پرده برداشته شود تا مشخص شود که حرف‌های او نه تنها واقعیت خارجی ندارد بلکه نشان از جهل او و دشمنی‌اش با شیعیان است.

اعتقاد به فرزند نداشتن امام حسن مجتبی‌علیه‌السلام

از دروغ‌هایی که محمد بن عبدالوهاب به شیعیان نسبت می‌دهد این است که آن‌ها به طور اتفاق اجماع دارند که حسن بن علی علیه‌السلام بدون نسل بوده است. وی در این باره می‌گوید:

از گفتارهای شیعیان این است که حسن بدون فرزند بود و نسلش منقرض شده است و اولاد ذکوری از ایشان باقی نمانده است و این قول در بین آن‌ها شایع است و آن‌ها بر این مسئله اجماع دارند و این نیاز به اثبات ندارد. آن‌ها با این کار می‌خواهند امامت را منحصر در اولاد امام حسین کنند و برخی از آن‌ها امامت را در دوازده نفر منحصر می‌کنند. آن‌ها با این کار می‌خواهند امامت کسانی از آل حسن را که دارای فضل جلالت بوده و ادعای امامت داشته‌اند، آن هم با دارا بودن شروط امامت و بیعت مردم، صحت نسب، و علم فراوان در حد اجتهاد مطلق، ابطال کنند. آن‌ها دشمنان آل بیت هستند که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و فاطمه را با انکار اینکه مهدی از نسل حسن است آزار و اذیت می‌کنند، در حالی که به تواتر ثابت شده است که امام حسن دارای ذریه است و این بر اهل بصیرت پنهان نیست و کار آن‌ها همان کار جاهلیت است که در نسب‌ها طعنه می‌زدند، در حالی

که در روایت آمده است که مهدی از ذریه حسن است، همچنان که ابوداوود و دیگران روایت کرده‌اند.^۱

پاسخ این افترا

محمد بن عبد الوهاب به شیعه نسبت می‌دهد که آن‌ها فرزندان را برای امام حسن علیه السلام انکار می‌کنند و با این کار به دنبال اثبات امامت از جمله امامت حضرت مهدی علیه السلام در نسل امام حسین علیه السلام هستند نه از نسل امام حسن علیه السلام. در پاسخ به این افترا می‌گوییم:

۱. در منابع شیعه بیش از پانزده فرزند برای امام حسن علیه السلام ذکر شده است. شیخ مفید در کتاب الارشاد بایی را به این نام «ذکر ولد الحسن بن علی علیهما السلام وعددهم وأسمائهم وطرف من أخبارهم» اختصاص داده و در آنجا به تعداد پانزده نفر از اولاد امام حسن علیه السلام اشاره، و نام آن‌ها را نیز ذکر کرده است و در ادامه جداگانه به آن دسته از فرزندان آن حضرت مانند زید بن حسن و حسن بن حسن که دارای مقام و منزلت و فضیلت والایی بودند نیز اشاره کرده است.^۲ ابن عنبه در کتاب عمدة الطالب، تعداد فرزندان امام حسن علیه السلام را شانزده نفر ذکر کرده است که پنج تن آن‌ها دختر و یازده تن دیگر پسرند و تمام آن‌ها را با نام ذکر می‌کند. بعد به تعداد نوادگان آن‌ها نیز اشاره کوتاهی می‌کند.^۳ طبرسی نیز در کتاب إعلام الوری بأعلام الهدی به تعداد فرزندان امام حسن علیه السلام اشاره می‌کند که شانزده تن بودند.^۴ ابن شهر آشوب نیز در المناقب^۵ به فرزندان امام حسن علیه السلام اشاره کرده است.

بنابراین، برخلاف گفتار بدون دلیل محمد بن عبد الوهاب، شیعیان برای امام حسن علیه السلام فرزندان زیادی برشمرده‌اند.

۱. محمد ابن عبد الوهاب، رسالة فی الرد علی الرافضة، ص ۷۸-۷۹.
۲. شیخ مفید، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۰.
۳. ابن عنبه، عمدة الطالب، ص ۶۸.
۴. فضل بن حسن طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۱۶.
۵. محمد ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۲۹.

۲. نکته‌ای که باید در خصوص اعتقاد شیعیان به ادامه نسل امامت در فرزندان امام حسین (علیه السلام) به آن اشاره شود، این است که انتخاب امام نزد شیعیان به نص الهی است و به دست مردم نیست که آن‌ها به دلخواه خود یکی را انتخاب و دیگری را رد کنند. روایات فراوان از امامان معصوم (علیهم السلام) وجود دارد که الهی بودن انتخاب امام را ثابت می‌کنند و صراحت در این مورد دارند. کلینی در کتاب کافی بابی را با عنوان «بَابُ أَنَّ الْإِمَامَةَ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ...» گشوده و در آن روایات متعددی نقل کرده است. از باب نمونه، به یک روایت بسنده می‌کنیم: «ابوبصیر می‌گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) بودم که نام اوصیا را بردند و من هم اسماعیل را نام بردم. حضرت فرمود: نه به خدا، ای ابامحمد، تعیین امام در اختیار ما نیست، این کار فقط به دست خدا است که هر یکی پس از دیگری فرو می‌فرستد».^۱

با این اعتقاد، دیگر جا ندارد که شیعیان برای اینکه امامت را در نسل امام حسین (علیه السلام) منحصر کنند، نسل داشتن را برای امام حسن (علیه السلام) انکار کنند! و اگر حضرت مهدی (علیه السلام) از نسل امام حسین (علیه السلام) است به دلیل نص الهی است.^۲

البته در روایات فراوانی در کتب اهل سنت نقل شده است که مهدی موعود از فرزندان امام حسین (علیه السلام) است. نعیم بن حماد (متوفی ۲۸۸ ه.ق.)، که صاحب یکی از قدیمی‌ترین کتب در زمینه مهدویت نزد اهل تسنن است و از طرف دیگر از مشایخ بخاری در صحیحش و مسلم در مقدمه صحیحش است، در کتاب الفتن به نقل از عبدالله بن عمرو می‌گوید: «عن عبد الله بن عمرو رضي الله عنهما قال يخرج رجل من ولد الحسين من قبل المشرق ولو...»؛ «از سمت مشرق مردی از فرزندان حسین (ع) خارج می‌شود که اگر کوه در مقابل او بایستد، آن کوه را منهدم، و از میان آن راهی باز می‌کند...». مقدسی نیز این روایت را از عبدالله بن عمر نقل کرده و می‌گوید: «این روایت را طبرانی در معجم،

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۷۹؛ «مَا ذَاكَ إِلَيْنَا وَمَا هُوَ إِلَّا إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ».

۲. صدوق، عیون أخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۲، ص ۶۰؛ «وَالْأَيُّمَةُ التَّشْعَةُ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ تَأْسِعُهُمْ مَهْدِيَهُمْ وَقَائِمُهُمْ».

حافظ ابونعیم اصفهانی و نعیم بن حماد در کتاب الفتن آورده‌اند.^۱ ابن نعیم نیز از قول ابی قبیل معافری (حیی بن هانی) چنین نقل می‌کند: «عن أبي قبيل قال يخرج رجل من ولد الحسين لو استقبلته الجبال الرواسي لهدها واتخذ فيها طرقا». ^۲ ابومنصور ازهری (متوفای ۳۷۰ ه. ق.) عالم لغوی اهل تسنن، در کتاب مشهورش، تهذیب اللغة، چنین می‌گوید: «وروی عن علی کرم الله وجهه أنه ذکر المهدی من ولد الحُسین»؛ ^۳ ابن تیمیه نیز در مختصر فتاوی ابن تیمیه، درباره روایت مهدوی می‌گوید: «وأما الأحادیث المأثورة فی المهدی فمنها ما هو صحيح ومنها ما هو حسن ... وروی عن علی رضی الله عنه أنه قال المهدی من ولد الحسین»؛ ^۴ «اما احادیث روایت شده درباره مهدی (ع) گروهی از آن‌ها صحیح و گروهی از آن‌ها حسن است ... و از علی (ع) روایت شده که مهدی (ع) از فرزندان حسین (ع) است».

با وجود این، طبق روایات فراوان اهل سنت نیز حضرت مهدی (ع) از نسل امام حسین (ع) است.

اما آن روایت ابی داوود که محمد بن عبدالوهاب به آن استناد کرده بود تا ثابت کند مهدی علیه السلام از نسل امام حسن علیه السلام است، ضعیف است. به احتمال زیاد، این حرف او برگرفته از سخن ابن تیمیه در این باره باشد؛ زیرا او نیز با استناد به روایت ابوداود معتقد است مهدی از نسل امام حسن علیه السلام است.^۵ اما علت ضعف روایت ابوداود نیز منقطع بودن آن روایت است، همچنان که علمای اهل سنت به آن اعتراف کرده‌اند.^۶ حتی البانی نیز این روایت را تضعیف کرده است.^۷

۱. یوسف مقدسی، عقد الدرر فی أخبار المنتظر و هو المهدی علیه السلام، ص ۱۹۵ و ص ۲۸۴.

۲. همان، ج ۱، ص ۳۷۳، رقم ۱۱۰۱.

۳. محمد ازهری، تهذیب اللغة، ج ۱۳، ص ۱۷۴.

۴. بدر الدین بعلی، مختصر الفتاوی المصرية لابن تیمیه، ج ۱، ص ۲۵۰.

۵. احمد ابن تیمیه، منهاج السنة، ج ۴، ص ۹۵.

۶. محمد عبد الرحمن مبارکفوری، تحفة الاحوذی، ج ۶، ص ۴۰۳.

۷. ناصرالدین البانی، ضعیف سنن ابی داود، ص ۲۵۰، ح ۴۲۹۰.

بنابراین، این حرف محمد بن عبدالوهاب که شیعه فرزندداشتن را برای امام حسن علیه السلام انکار می‌کنند تا ادامه امامت را در فرزندان امام حسین علیه السلام منحصر کنند، بی وجه و بی اساس است.

شیعیان و انتظار امامشان از سرداب

یکی از تهمت‌های بی پایه و ناپسند، که مؤسس وهابیت و بعد از او وهابی‌ها به پیروان اهل بیت علیهم السلام نسبت داده‌اند، این است که شیعیان معتقدند حضرت مهدی علیه السلام در سردابی در سامرا، غایب شده، از آنجا ظهور خواهد کرد. بعد به تمسخر آن‌ها می‌پردازد و می‌گوید علت اینکه نمازشان (نماز ظهر و عصر، مغرب و عشا) را جمع می‌خوانند، این است که آن‌ها انتظار ظهور مهدیشان را می‌کشند تا هنگام ظهور به او اقتدا کنند.

محمد بن عبدالوهاب این تهمت را چنین توضیح می‌دهد:

برخی گفته‌اند دلیل جمع خواندن نماز ظهر و عصر شیعیان در طول تاریخ - با اینکه می‌توانند جدا جدا بخوانند - این است که آن‌ها منتظر قائم مخفی شده در سرداب هستند؛ تا به او اقتدا کنند؛ پس نماز ظهر خود را تا زمان نماز عصر و نزدیکی‌های غروب به تأخیر می‌اندازند و زمانی که ناامید می‌شوند و خورشید کم‌کم تاریک می‌شود، صدایی همانند صدای خروس از خود درمی‌آورند و سپس هر دو نماز را با هم، بدون خشوع و آرامش و بدون جماعت، می‌خوانند و سرشکسته و ناامید برمی‌گردند.^۱

به دنبال این تهمت پیروان او نیز شروع به هتاک‌های علیه شیعه کرده‌اند تا آنجا که عبدالله قمیسی با همین بهانه، شیعیان را کودن و کوتاه فکر دانسته است.^۲

در پاسخ به این افترا می‌گوییم:

۱. سرداب مکان مقدسی است که شیعیان به زیارت آنجا می‌روند و در آن مکان، که محل عبادت و تهجد امام هادی، امام عسکری علیه السلام و امام مهدی علیه السلام بوده است، به مراسم عبادی می‌پردازند. همچنان که کاشف الغطاء در این خصوص می‌گوید: «اینجا

۱. محمد ابن عبدالوهاب، الرد علی الرافضة، ص ۸۵-۸۶.

۲. عبدالله قمیسی، الصراع بین الاسلام والوثیة، ج ۱، ص ۳۷۴.

محل تهجد و عبادت حضرت مهدی علیه السلام و پدرانش بوده است.^۱ اما اینکه آن‌ها به آنجا بروند و منتظر ظهور امام مهدی علیه السلام از آنجا باشند، اتهامی بیش نیست که در طول تاریخ به شیعه نسبت داده شده است. همچنان که علامه امینی این تهمت را از زشت‌ترین تمهت‌ها و دروغ‌های ابن تیمیه و وهابیت دانسته است که به شیعه زده شده است.^۲

۲. شیعیان با تمسک به روایات مهدویت، که در کتب آن‌ها موجود است، معتقدند امام مهدی علیه السلام در مکه و از کنار کعبه ظهور خواهد کرد. برای نمونه، فضل بن شاذان به سند خود از امام صادق علیه السلام و او از امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی طولانی نقل کرده که فرمود: «هو التاسع من ولدک یا حسین! یظهر بین الرکنین»؛^۳ «مهدی نهمین از فرزندان تو است ای حسین! که بین رکن و مقام ظهور خواهد کرد». شیخ صدوق نیز به سند خود از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: «القائم منا منصور بالعرب، مؤید بالنصر... فعند ذلک خروج قائمنا، فإذا خرج أسند ظهره إلى الکعبة، واجتمع إليه ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً»؛^۴ «قائم از ما کسی است که به رعب و ترس یاری شده و به نصرت، تأیید می‌شود... در آن هنگام است خروج قائم ما. پس هنگامی که خروج کند بر کعبه تکیه زند، در آن هنگام سیصد و سیزده نفر دور او جمع می‌شوند».

بنابراین، این نسبت که شیعیان منتظرند مهدی موعود از سرداب ظهور کند، اتهامی بیش نیست.

همچنان که در عبارات محمد بن عبد الوهاب مشاهده شد، او به شیعیان نسبت داده بود که آن‌ها نمازشان را به انگیزه انتظار ظهور امامشان از سرداب، جمع می‌خوانند، در حالی که این تهمتی بیش نیست؛ زیرا شیعیان طبق روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در خصوص جمع بین الصلاتین نقل شده است، نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را با هم

۱. محمد حسین کاشف الغطاء، أصل الشيعة وأصولها، ص ۲۴۶.

۲. عبدالحسین امینی، الغدير، ج ۳، ص ۳۰۸.

۳. محمد نعمانی، الغيبة، ص ۲۷۴.

۴. محمد ابن بابویه، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۱، ص ۳۳۱.

می‌خوانند. در این خصوص به یک روایت اکتفا می‌کنیم. شیخ طوسی روایت معتبری را چنین نقل می‌کند:

أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن عبد الله بن بكير عن زرارة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: صلى رسول الله ﷺ بالناس الظهر والعصر حين زالت الشمس في جماعة من غير علة و صلى بهم المغرب والعشاء الآخرة قبل الشفق من غير علة في جماعة وإنما فعل ذلك رسول الله ﷺ ليتسع الوقت على أمته.^۱

زراره، از حضرت امام صادق عليه السلام روایت می‌کند که حضرت فرمودند رسول خدا ﷺ در هنگامی که آفتاب به زوال رفت، نماز ظهر و عصر را با جماعت بدون هیچ علت و سببی خواندند و بین آن دو فاصله نینداختند چنانچه نماز مغرب و عشا را پس از رفتن شفق به جماعت بجا آورده و بدون هیچ سببی بین آن دو فاصله نگذاشتند و سر این کار آن بود که حضرت خواستند وقت بر امت توسعه داشته باشند.

علامه مجلسی بعد از نقل روایت، سند آن را موثق دانسته است.^۲ البته در روایات اهل سنت نیز فراوان نقل شده است که پیامبر ﷺ نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را با هم خواندند. مسلم نیشابوری روایتی را چنین نقل می‌کند: «عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ جَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالْعَصْرِ وَالْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ بِالْمَدِينَةِ فِي غَيْرِ خَوْفٍ وَلَا مَطَرٍ فِي حَدِيثٍ وَكَيْعٍ قَالَ قُلْتُ لِابْنِ عَبَّاسٍ لِمَ فَعَلَ ذَلِكَ قَالَ كَيْ لَا يُخْرِجَ أُمَّتَهُ»؛^۳

ابن عباس می‌گوید: «رسول خدا ﷺ در مدینه میان ظهر و عصر و مغرب و عشا جمع کرد؛ در حالی که نه ترسی بود و نه بارانی وجود داشت وکیع (روای روایت) می‌گوید از ابن عباس پرسیدم چرا پیامبر این کار را می‌کرد؟ گفت: به این دلیل که امتش به سختی نیفتند».

بنابراین، جمع‌الصلاتین در بین شیعه، ریشه روایی دارد و چنین نیست که از طرف خود چیزی را اختراع کنند.

۱. محمد طوسی، تهذیب الأحکام، ۲، ص ۲۶۳.

۲. محمد باقر مجلسی، ملاذ الأخیار فی فهم تهذیب الأخبار، ج ۴، ص ۳۳۰.

۳. مسلم بن حجاج نیشابوری، صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۹۰.

محمد بن عبد الوهاب و اتهام فسق و فجور به شیعیان

محمد بن عبد الوهاب در کتاب الرد علی الرافضة، با کمال وقاحت شیعیان را اهل فسق و فجور، زناکار، و بی بندوبار دانسته، معتقد است اعتقادات باطل آن‌ها نیز به این دلیل است که نطفه آن‌ها از حرام منعقد شده است. وی چنین می‌نویسد:

أن الرافضة أكثر الناس تركا لما أمر الله، وإتيانا لما حرمه، وأن كثيرا منهم ناشئ عن نطفة خبيثة موضوعة في رحم حرام، ولذا لا ترى منهم إلا الخبيث اعتقادا وعملا.^۱ رافضة (شیعیان) بیشترین افرادی هستند که اوامر خداوند را انجام نداده و نواهی او را انجام می‌دهند و بیشتر آن‌ها از نطفه حرام متولد شده‌اند و به همین دلیل است که اعتقاداتشان و اعمالشان خبیث و پلید است.

در جای دیگری نیز شیعیان را چنین توصیف می‌کند:

واقعون في الزنى، ... فما أحقهم بأن يكونوا أولاد الزنى. حمانا الله وإياكم معاشر الاخوان من اتباع خطوات الشيطان؛^۲ امامیه اهل زنا هستند و ابواب زنا را برای خود مفتوح مفتوح کرده‌اند. لذا مستحق آن‌اند که اولاد زنا باشند. خدا ما و شما برادران را از تابعان شیطان حفظ کند.

تهمت زنا و نادرست بودن نسب شیعیان از جانب محمد بن عبد الوهاب یکی از زشت‌ترین تهمت‌های او است. وی با این حرف خود مادران شیعه را به بی‌عفتی متهم کرده است، در حالی که در قرآن از متهم کردن زنان پاک‌دامن نهی شده و برای تهمت‌زننده نیز حد شرعی معین شده و نسبت‌دهنده تهمت اهل فسق معرفی شده است. حتی خود محمد بن عبد الوهاب نیز برای نهی از دادن نسبت ناروا به زنان به این آیه استناد کرده است. قرآن می‌فرماید: ﴿الَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَا يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلَّةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾؛^۳ «و کسانی که پاک‌دامنان را متهم می‌کنند، سپس چهار شاهد (بر مدّعی خود) نمی‌آورند، آن‌ها را هشتاد تازیانه بزنید و شهادتشان را هرگز نپذیرید و آن‌ها همان فاسقان‌اند».

۱. محمد ابن عبد الوهاب، الرد علی الرافضة، ص ۳۹.

۲. همان، ص ۴۲.

۳. سوره نور، آیه ۴.

همچنین آیه دیگری، ضمن دادن وعده عذاب بزرگ به تهمت‌زنندگان به زنان، آن‌ها را در دنیا و آخرت لعن کرده است: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لُعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾؛^۱ «کسانی که زنان پاک‌دامن و بی‌خبر (از هر گونه آلودگی) و مؤمن را متهم می‌کنند، در دنیا و آخرت از رحمت الهی به دورند و عذاب بزرگی برای آن‌ها است».

خود محمد بن عبدالوهاب این آیات را در کتاب خود ذکر کرده و می‌گوید یکی از مسائلی که از این آیات استفاده می‌شود این است که از تهمت‌زدن به زنان پاک‌دامن نهی شده است.^۲ وی در ادامه به روایتی از پیامبر ﷺ اشاره می‌کند که در آن قید شده است که تهمت‌زدن به زنان مؤمن بزرگ‌ترین عقوبت را به همراه دارد.^۳ همچنین، در کتاب الدرر السنية که از کتاب‌های مهم وهابیت به شمار می‌رود، آمده است که اگر کسی به دیگری تهمت زنا بزند باید حاکم او را حد بزند تا تأدیب شود و اگر در نسبت‌دادن زنا به کسی چهار شاهد نیاورد، شهادت او دیگر پذیرفته نیست مگر اینکه توبه کند، و اعتراف کند که دروغ گفته است. در این کتاب، ذیل آیات فوق آمده است که اگر کسی مسلمانی را با زبانش دشنام دهد و آزار و اذیت کند، بر امیر لازم است او را تأدیب کند تا از سخن زشت گفتن دست بردارد.^۴

اتهام خروج از دین به شیعیان

مؤسس وهابیت نه تنها شیعیان را اهل فسق و فجور می‌داند بلکه معتقد است آن‌ها از دین اسلام خارج‌اند. او در چندین جای از کتاب الرد علی الرافضة، به ایمان‌داشتن شیعیان و خروج آن‌ها از حوزه دین و ایمان اشاره کرده است. محمد بن عبدالوهاب در

۱. سوره نور، آیه ۲۳.

۲. علماء نجد الأعلام، الدرر السنية فی الأجوبة التجديدة، ج ۱۳، ص ۳۴۰.

۳. محمد بخاری، صحیح البخاری، ج ۶، ص ۲۵۱۵.

۴. علماء نجد الأعلام، الدرر السنية فی الأجوبة التجديدة، ج ۷، ص ۴۳۷.

مطلب ۲۷ می‌نویسد: «فهؤلاء الامامية خارجون عن السنة بل عن الملة».^۱ «امامیه از سنت و امت خارج‌اند». هدف وی از اینکه شیعیان را چنین توصیف کرده، این است که می‌خواهد آن‌ها را بی‌ایمان و خارج از دین معرفی می‌کند.

نقد

۱. این حرف محمد بن عبدالوهاب خلاف نص قرآن و احادیث نبوی است؛ چون قرآن از تشکیک در اسلام دیگران که اظهار اسلام می‌کنند و حکم به کفر آن‌ها، نهی کرده است. قرآن در این خصوص می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَن آتَىٰ إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسْتَ مُؤْمِنًا﴾^۲ «به کسی که اظهار صلح و اسلام می‌کند نگویند مسلمان نیستی». طبق این آیه اصل در حکم به اسلام دیگران، ظاهر است نه باطن؛ یعنی در خروج شخصی از کفر، همین اظهار ظاهری اسلام کافی است، همچنان که علمای اهل سنت نیز این اصل را پذیرفته‌اند و بر آن تأکید کرده‌اند. شاطبی در کتاب الموفقیات به این مسئله اشاره کرده، می‌گوید: «اصل حکم به ظاهر در احکام یک چیز قطعی است».^۳ از روایات معتبر اهل سنت نیز چنین برداشت می‌شود که کسی که شهادتین را بر زبان جاری می‌کند نباید او را تکفیر کرد. اسامه بن زید می‌گوید:

رسول الله (ص) ما را به سوی قبیله خُرقات فرستاد. صبح زود بر آنان یورش بردیم و آن‌ها را شکست دادیم. من و یک انصاری به مردی از آنان رسیدیم. هنگامی که بر او مسلط شدیم، لا إله إلا الله گفت. پس مرد انصاری، دست نگه داشت ولی من آن قدر به او نیزه زدم که کشته شد. هنگامی که به مدینه آمدم و خبر به نبی اکرم (ص) رسید، فرمود: ای اسامه! بعد از اینکه لا إله إلا الله گفت، او را کشتی؟ گفتم: او برای نجاتش، شهادت آورد. سپس رسول خدا آن قدر این جمله را تکرار کرد که من آرزو کردم ای کاش! قبل از آن روز، مسلمان نشده بودم.^۴

۱. محمد ابن عبدالوهاب، الرد علی الرافضة، ص ۴۲.

۲. سوره نساء، آیه ۹۴.

۳. ابراهیم شاطبی، الموافقات فی أصول الفقه، ج ۲، ص ۲۷۱.

۴. بخاری، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۱۵۵۵.

بزرگان اهل سنت از این روایت چنین برداشت کرده‌اند که این روایت دلیل بر قبول اعمال ظاهری و حکم کردن بر اساس مقتضای ظاهر است، همچنان که ابن حجر به این مسئله اشاره کرده است.^۱

۲. چنان که علما گفته‌اند، تکفیر مسئله‌ای شرعی است که به دست خدا و رسول است و کسی حق ندارد مسلمانی را متهم به کفر کند، مگر اینکه دلیل شرعی قطعی بر تکفیر داشته باشد. همچنان که شهرستانی در خصوص مسئله شرعی بودن آن می‌گوید: «لأن التكفير حكم شرعی». ابن تیمیه، که به عنوان رهبر فکری و عقیدتی وهابیت شهرت یافته، تکفیر را مسئله‌ای فقهی می‌داند و معتقد است تکفیر حق الله است که کسی حق ندارد هیچ کسی را کافر بداند و به این حق خداوند تجاوز کند و مسئله تکفیر از جمله مسائلی است که فقط خدا و پیامبر ﷺ می‌توانند در آن اظهار نظر کنند.^۲ وی در جای دیگری نیز نقل می‌کند که وجوب و تحریم، ثواب و عقاب، تکفیر و تفسیق کار خدا و رسولش است و کسی در این خصوص نمی‌تواند دخالت کند.^۳ همچنین در جای دیگری در این خصوص می‌گوید: «هیچ کس حق ندارد احدی از مسلمانان را تکفیر کند، هر چند خطا و اشتباه کرده باشد، مگر اینکه دلیل بر این تکفیر داشته باشد».^۴ بسیاری از علمای اهل سنت، مانند ابن حجر،^۵ ابن قیم^۶ و غیره به این مسئله اشاره کرده‌اند. بنابراین، تکفیر شیعیانی که اقرار به شهادتین، و اظهار اسلام می‌کنند، کاری غیرشرعی و برخلاف مبانی اهل سنت است.

۱. ابن حجر، فتح الباری، ج ۱، ص ۷۷: «وفیه دلیل علی قبول الأعمال الظاهرة والحکم بما یقتضیه الظاهر».

۲. احمد ابن تیمیه، الاستغاثة فی الرد علی البکری، ج ۱، ص ۳۸۱.

۳. احمد ابن تیمیه، کتب و رسائل و فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه، ج ۵، ص ۵۵۴.

۴. همان، ج ۱۲، ص ۵۰۱.

۵. احمد ابن حجر، الصواعق المحرقة علی أهل الرفض والضلال والزندقه، ج ۱، ص ۱۳۲.

۶. احمد ابن قیم، توضیح المقاصد وتصحیح القواعد فی شرح قصیده الامام ابن قیم، ج ۲، ص ۴۱۲.

اتهام نسبت دادن فحشا به عایشه

یکی از تهمت‌هایی که در رساله ضدشیعی محمد بن عبدالوهاب با آب و تاب فراوان به آن اشاره شده، نسبت دادن فحشا به عایشه از جانب شیعیان است. محمد بن عبدالوهاب چندین بار در کتابش می‌گوید شیعیان به عایشه، زن پیامبر ﷺ، تهمت زنا می‌زنند. او در مطلب هفتم در این خصوص می‌گوید:

ومنها نسبتهم الصديقة الطيبة المبرأة عما يقولون فيها إلى الفاحشة، وقد شاع في هذه الأئمة بينهم ذلك كما نقل عنهم؛^۱ از جمله کارهای شیعیان نسبت زن‌دادن به عایشه است که این مطلب در این ایام بین آن‌ها شایع شده است.

محمد بن عبدالوهاب در جای دیگری از کتابش، بعد از اینکه شیعیان را متهم می‌کند که آن‌ها به عایشه نسبت فحشا می‌دهند، می‌نویسد: «کسی که به عایشه نسبت فحشا بدهد، از جرگه ایمان خارج شده و پیرو شیطان است که در دنیا و آخرت ملعون است».^۲ او همین افترا را در مطلب بیست‌وهشتم، به مناسبت تشبیه شیعیان با یهود، پیش می‌کشد. اما اینکه این مطلب از کجا آمده است ظاهراً چیزی جز آیه افک و مطالب پیرامون آن نیست، به گونه‌ای که در مطلب هفتم ضمن اشاره به همین آیه به شیعیان حمله می‌کند. وی در آخر این مطلب به تهییج احساسات مسلمانان پرداخته، آنچه را در پی آن بود - یعنی ایجاد اختلاف در بین مسلمانان و مهدورالدم‌بودن شیعیان - آشکار می‌کند و می‌گوید:

ای انصار دین خدا! کجا هستید تا با شمشیرهایتان، آن اشقیاء (شیعیان) را که تکذیب خدا و پیامبر کرده و موجب اذیت خدا و پیامبر (ص) شده‌اند از بین ببرید و با کشتن آن‌ها به پیامبر (ص) تقرب بجوئید تا به شفاعت حضرت برسید؟ خداوندا ما از آن‌ها که مطرود هستند، تبری می‌جوئیم.^۳

۱. محمد ابن عبدالوهاب، الرد علی الرافضة، ص ۲۲.

۲. همان، ص ۲۴.

۳. همان، ص ۲۶.

پاسخ

این حرف محمد بن عبدالوهاب و حامیان او دروغی بیش نیست، چنانچه آلوسی، از مفسران معروف اهل سنت، از این حقیقت پرده برداشته و می‌گوید: «ونسب للشیعة قذف عائشة رضی الله تعالی عنها بما براها الله تعالی منه وهم ینکرون ذلك اشد الانکار ولیس فی کتبهم المعول علیها عندهم عین منه ولا اثر اصلاً».^۱ «به شیعه نسبت می‌دهند که به عایشه تهمت فحشا می‌زنند، در حالی که شیعیان این امر را شدیداً انکار می‌کنند و چنین نسبتی را قبول ندارند و کوچک‌ترین اثری از چنین تهمت‌هایی (به عایشه و ...) در کتب معتبر و مقبول شیعه یافت نمی‌شود».

علمای شیعه، پیامبران را معصوم می‌دانند، و وجود هر امر تنفرانگیز را نیز از پیامبران و خانواده آن‌ها دور می‌دانند. یکی از همین امور دوردانستن همسران ایشان از زنا است. برای نمونه، به چند قول از علمای شیعه در این خصوص اشاره می‌کنیم. شیخ طوسی می‌گوید: «هر کس تهمت زنا به همسران انبیا بزند در اشتباهی بزرگ گرفتار شده است».^۲ سید مرتضی نیز زنان پیامبر را بری از زنا دانسته است.^۳ محمد جواد مغنیه نیز در تفسیر کاشف مسئله عفت زنان پیامبر را از عقاید مسلمانان دانسته است.^۴ حتی در داستان زنان حضرت نوح و لوط، که در قرآن به عنوان خائن از آن‌ها یاد شده است، مفسران شیعه چنین گفته‌اند: «به هر حال این دو زن به این دو پیامبر بزرگ خیانت کردند، البته خیانت آن‌ها هرگز انحراف از جاده عفت نبود، زیرا هرگز همسر هیچ پیامبری آلوده به بی‌عفتی نشده است، چنان‌که در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) صریحاً آمده است «ما بغت امرأة نبی قط».^۵ «همسر هیچ پیامبری هرگز آلوده عمل منافی عفت نشد». آیت‌الله مکارم شیرازی

۱. شهاب الدین آلوسی، تفسیر روح المعانی، ج ۱۸، ص ۱۲۲، ذیل تفسیر آیه ۱۶ سوره نور.

۲. محمد طوسی، التبیان، ج ۱۰، ص ۵۲.

۳. سید مرتضی، الأمالی، ج ۲، ص ۱۴۵.

۴. محمد جواد مغنیه، تفسیر الکاشف، ج ۷، ص ۳۶۸.

۵. محمد بن جریر طبری، جامع البیان، ج ۱۲، ص ۶۷.

نیز در تفسیر خود چنین نوشته‌اند که ممکن نیست زن نبی خیانت به معنای بی‌عفتی داشته باشد.^۱

بنابراین، دیگاه علمای شیعه این است که هیچ زنی از هیچ پیغمبری هیچ‌وقت متهم به فحشا و زنا نبوده است و نظر آلوسی را هم گفتیم، که می‌گوید علمای شیعه همین نظر را دارند و شیعیان اصلاً نزول این آیه را درباره عایشه نمی‌دانند تا بیایند و به او اتهام فحشا بزنند و اگر فردی از شیعه این حرف را بزند، قول مشهور شیعه نیست و از اقوال شاذی است که شیعه از آن بری است.

اتهام تحریف قرآن

یکی از اتهاماتی که شیعه در طول دوران از آن در امان نمانده است، تهمت تحریف قرآن است. از جمله کسانی که این تهمت را به شیعه نسبت داده، محمد بن عبدالوهاب است. او در رساله الرد علی الرافضة می‌گوید شیعیان در کتاب‌های حدیثی و کلامی خود نقل کرده‌اند که عثمان از قرآن کم کرده است؛ زیرا در سوره الم نشرح بعد از قول خداوند که فرمود: «وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» این آیه «وعلیا صهرک» «علی داماد تو است» نیز بود که عثمان به دلیل حسادتش به علی (ع) سوره را حذف کرد.^۲

محمد بن عبدالوهاب در ادامه دوباره به شیعه چنین نسبت می‌دهد که سوره احزاب نیز در بین آن‌ها به اندازه سوره انعام بود اما آن‌ها می‌گویند چون در این سوره درباره فضایل ذوی‌القربی مطالبی بیان شده بود لذا عثمان برداشت. او بعد از این اتهام‌ها پا را فراتر گذاشته، می‌نویسد: «گفته شده است شیعیان دو سوره را در این زمان آشکار کرده‌اند که عثمان آن دو را مخفی کرد بود، اما الان این دو سوره را در آخر قرآن خود اضافه کرده‌اند و سوره نورین و سوره ولایت، نام نهاده‌اند».^۳

۱. ناصر مکارم، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۳۰۱.

۲. محمد ابن عبد الوهاب، رسالة فی الرد علی الرافضة، ص ۱۴.

۳. همان، ص ۱۴.

نقد بر نسبت دادن تحریف قرآن

اینکه شیعه معتقد است آیه‌ای با این عنوان «وعلیا صهرک» جزء قرآن بوده است، چنین چیزی در کتاب‌های مهم روایی، کلامی و غیره شیعه یافت نمی‌شود. فقط روایتی است که در تفسیر البرهان به نقل از حافظ برسی، عالم شیعی (متوفای ۸۱۳ یا ۸۱۵ ه.ق.)^۱ ذیل آیه «رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» آمده است. چنین نقل شده است که: «رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» بعلی صهرک.^۲ با مراجعه به کتاب مشارق الانوار حافظ برسی، که ذیل آیه مذکور مطالبی را بیان کرده، چنین روایتی یافت نشد. به علاوه اینکه در این کتاب مطالبی وجود دارد که برخی از علمای شیعه به آن اشکال کرده‌اند، از جمله آن‌ها علامه مجلسی است که در خصوص مشارق الانوار می‌گوید: «این کتاب اوهام و اشتباهاتی دارد».^۳

همچنین، در خصوص آن دو سوره نورین و ولایت، که محمد بن عبدالوهاب ادعا کرد، باید گفته شود که در هیچ یک از کتاب‌های معتبر شیعه چنین چیزی یافت نمی‌شود و قرآن آن‌ها نیز همان قرآنی است که اهل سنت دارند و اینکه محمد بن عبدالوهاب نسبت می‌دهد شیعیان در آخر قرآن این دو سوره را اضافه کرده‌اند، تهمتی آشکار است. در این خصوص به پاسخ علامه عسگری بسنده می‌کنیم. وی می‌گوید:

مخالفان امثال احسان الہی ظہیر در نسبت دادن سوره نورین به شیعه به کتاب تذکرة الائمة و کتاب دبستان المذاهب اعتماد کرده‌اند، در حالی که این دو کتاب هیچ ارزش علمی‌ای ندارند، زیرا: اولاً، نام مؤلف دبستان المذاهب نوشته نشده است. و لذا علما در تشخیص مؤلف آن اختلاف کرده‌اند؛ برخی آن را به میرذوالفقار علی حسین اردستانی نسبت داده‌اند و عده‌ای به شیخ کشمیری، از علمای متعصب اهل سنت و بعضی نیز به کیخسرو بن اسفندیار از بزرگان علمای فرقه مجوس در هند. برخی می‌گویند مؤلف از آن جهت که در صدد ترویج دین زردشت و ابطال ادیان دیگر بوده، این کتاب را نوشته است تا ادیان دیگر را سست جلوه دهد. ثانیاً، کتاب تذکرة الائمة به

۱. در خصوص شخصیت حافظ نک.: «مشعلی منیر در ظلمت کویر، زندگی و اندیشه عارف محدث شیخ حافظ رجب برسی نگارنده اسرار امیرالمؤمنین علیه السلام» نوشته غلامرضا گلی‌زواره.

۲. سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۹۰.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۰.

محمدباقر مجلسی نسبت داده شده، در حالی که از او نیست، بلکه برای کس دیگری است به نام «محمد باقر بن محمد تقی»، همان گونه که برخی از مورخان و ترجمه‌نویسان به این نکته توجه داشته‌اند و ساحت قدسی مرحوم مجلسی را از اتهام به این کتاب مبرا کرده‌اند. مانند عبدالله افندی، شاگرد مرحوم مجلسی، در کتاب ریاض العلماء و سید اعجاز حسین در کتاب کشف الحجب و الاستار عن الكتب و الاسفار؛ و سید خوانساری در کتاب روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات؛ و شیخ عباس قمی (رحمة الله) در کتاب الفوائد الرضویة؛ و شیخ آغا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعة. ثالثاً، در مدرسه اهل بیت علیهم السلام برای خبری که با سند صحیح به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یا یکی از اهل بیت علیهم السلام بازنگردد ارزشی قائل نیستند و برای این سوره جعلی هیچ نوع سندی عرضه نشده است.^۱

تشبیه شیعیان به یهود

یکی از اقداماتی که محمد بن عبدالوهاب در کتاب الرد علی الرافضة، مانند ابن تیمیه،^۲ علیه شیعه کرده این است که شیعیان را به یهود تشبیه کرده است. او موارد فراوانی از کارهای یهود را شمرده و معتقد است شیعیان نیز چون این امور را انجام می‌دهند لذا شبیه آن‌ها هستند. برای نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱. «شیعیان مانند یهود تاج بر سر می‌گذارند، ریش خود را می‌تراشند و سیل می‌گذارند».^۳ اینکه شیعیان بر سرشان مانند یهود تاج بگذارند دروغی بیش نیست. اما در خصوص تهمت ریش تراشیدن به شیعه نیز باید بگوییم ریش تراشیدن را بنا بر احتیاط واجب برخی فقها جایز نمی‌دانند، اما برخی علما نیز معتقد به حرمت این کار هستند، همچنان که فیض کاشانی صاحب کتاب الوافی تصریح دارد که بسیاری از علمای شیعه بر حرمت تراشیدن ریش فتوا داده‌اند.^۴

۱. مرتضی عسکری، القرآن الکریم و روایات المدرستین، ج ۳، ص ۱۷۴-۱۸۰.

۲. ابن تیمیه، منهاج السنة، ج ۵، ص ۱۷۵: «والرافضة تشابههم».

۳. محمد ابن عبدالوهاب، الرد علی الرافضة، ص ۴۳.

۴. محمد محسن فیض کاشانی، الوافی، ج ۶، ص ۶۵۸.

۲. «شیعیان نماز جمعه و جماعت را ترک می‌کنند و نمازشان را مانند یهود به صورت فرادا می‌خوانند».^۱ این نیز از تهمت‌های آشکاری است که نیاز به پاسخ ندارد؛ زیرا شیعیان شرکت در نماز جمعه و جماعت را از سنت‌هایی می‌دانند که از اهل بیت به آن‌ها رسیده است. وجود مساجد در هر منطقه شیعه‌نشین و حضور شیعیان در آن مساجد، افترا و دروغ محمد بن عبدالوهاب را بیشتر آشکار می‌کند.

۳. «شیعیان در بین خودشان به همدیگر سلام نمی‌دهند و برخلاف سنت عمل می‌کنند».^۲ این در حالی است که شیعیان روایات فراوانی دارند که سلام مستحب و جواب آن واجب است. کلینی روایتی را از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که حضرت فرمودند: «السَّلَامُ تَطَوُّعٌ وَ الرَّدُّ فَرِيضَةٌ»^۳ «سلام مستحب و جواب آن واجب است». همچنین روایت دیگری را از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که فرمودند: «هر که پیش از سلام کردن آغاز به سخن کند پاسخش را نگوید»؛ و فرمود: «پیش از سخن گفتن به سلام کردن آغاز گفتار کنید، و هر که پیش از سلام کردن آغاز سخن کرد پاسخش ندهید».^۴

۴. «آن‌ها نه تنها هنگام اتمام نماز، سلام نماز را نمی‌گویند بلکه نمازشان را با افعال و حرکاتی به پایان می‌رسانند، مثلاً دستانشان را بالا آورده و بر زانوی خود می‌زنند، مانند اسب چموش که دمش را حرکت می‌دهد».^۵ کاری که شیعیان در نماز انجام می‌دهند همان تکبیر است که پیامبر ﷺ نیز هنگام تکبیر دست‌های خود را تا محاذی گوش بلند می‌کردند و تکبیر می‌گفتند، همچنان که در کتب اهل سنت نیز نقل شده است. ابوداود در این خصوص روایتی را چنین نقل کرده است: «محمد بن عمر و ابن عطا روایت کرده‌اند ابوحمید ساعدی از ده نفر از اصحاب رسول خدا شنید، که یکی از این ده نفر ابوقتاده است، پس ابوحمید می‌گوید من داناترین شما به نماز رسول خدا هستم. به او گفتند: نماز

۱. محمد ابن عبدالوهاب، الرد علی الرافضة، ص ۴۴.

۲. همان.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۶۴۴.

۴. همان.

۵. محمد ابن عبدالوهاب، الرد علی الرافضة، ص ۴۴.

را عرضه کن. پس گفت: رسول خدا زمانی که به نماز می ایستاد دو دوست خود را بالا می برد تا موازی دو گوشش قرار می گرفت. سپس تکبیر می گفت تا اینکه هر عضو بدنش در جای خود قرار می گرفت. سپس حمد و سوره را قرائت می کرد. سپس تکبیر می گفت. سپس دو دستش را تا گوشش بالا می آورد. سپس به رکوع می رفت و دو کف دست خود را بر زانو می گذاشت. سپس آرام می گرفت. نه سرش را بالا می آورد و نه زیاد پایین می انداخت و می گفت خدا سخن کسی که او را مدح کند شنید. سپس دو دستش را بالا برد تا کنار گوشش قرار گرفت. سپس گفت: الله اکبر و سپس خود را به زمین انداخت و دو کف دست خود را کنار خود گذاشت. سپس سر بلند کرد و بر پای چپ نشست و انگشتان دو پایش را موقع سجده باز کرد و سجده کرد و سپس الله اکبر گفت و بلند شد و بر پای چپ نشست تا همه اندامش آرام گرفت. سپس در سجده بعد همین کار را کرد ... همه گفتند: راست گفتی رسول خدا این چنین نماز می خواند.^۱ ترمذی نیز این روایت را نقل می کند و می گوید: «هَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ صَحِيحٌ».^۲ البته بخاری نیز این روایت را به صورت مختصر نقل کرده است.^۳

نتیجه

محمد بن عبدالوهاب شیعیان را متهم می کند که آن ها معتقدند امام حسن علیه السلام فرزند ندارد تا با این روش امامت را در نسل امام حسین علیه السلام منحصر کنند. بیان شد که چنین چیزی دروغی بیش نیست؛ زیرا خود شیعیان نیز برای امام حسن علیه السلام فرزندی را ذکر کرده اند. او به شیعه اتهام می بندد که آن ها برای رسیدن به فیض ظهور امامشان از سرداب، در انجام نمازشان سهل انگار هستند، در حالی که انتظار امام مهدی علیه السلام از سرداب از اعتقادات آن ها نیست. مؤسس وهابیت شیعیان را خارج از دین دانسته است، در حالی که اگر کسی اظهار اسلام کند مسلمان است. نسب شیعیان را از حرام می داند،

۱. أبو داود سجستانی، سنن أبي داود، ج ۱، ص ۱۹۴.

۲. ابوعیسی ترمذی، سنن الترمذی، ج ۲، ص ۱۰۶.

۳. محمد بخاری، صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۰۱.

در حالی که خود او با استناد به آیات قرآن نسبت زن‌دادن به زنان پاک‌دامن را کار ناروایی دانسته است. شیعیان را متهم کرده است که آن‌ها به زنان پیامبر ﷺ به‌ویژه عایشه تهمت زنا می‌زنند که گفته شد چنین چیزی دروغی بیش نیست و علمای شیعه زنان پیامبران را از ارتکاب فحشا بری می‌دانند. محمد بن عبدالوهاب با تکیه بر حرف‌های غیرمعتبر، شیعیان را به تحریف قرآن متهم می‌کند، در حالی که از اعتقادات شیعه این است که قرآن تحریف نشده است. در آخر با کنار هم چیدن دروغ‌هایی برخی از افعال شیعیان را به یهود تشبیه کرده است که این نشان از جهل و نادانی او در خصوص کردار و رفتار و اعتقادات آن‌ها است.

منابع

١. قرآن كريم.
٢. ابن بابويه، محمد بن علي، كمال الدين و تمام النعمة، محقق / مصحح: علي اكبر غفاري، تهران: اسلاميه، الطبعة الثانية، ١٣٩٥.
٣. ابن تيمية، أحمد بن عبد الحلیم، الاستغاثة في الرد على البكري، تحقيق: عبدالله بن محمد السهلي، رياض: دار الوطن، الطبعة الاولى، ١٤١٧.
٤. _____، كتب و رسائل و فتاوى شيخ الاسلام ابن تيمية، تحقيق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم العاصمي النجدي، بی جا: مكتبة ابن تيمية، الطبعة الثانية، بی تا.
٥. _____، منهاج السنة النبوية، تحقيق: د. محمد رشاد سالم، بی جا: مؤسسة قرطبة، الطبعة الاولى، بی تا.
٦. ابن حجر هيثمي، أحمد بن محمد، الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه، تحقيق: عبد الرحمن بن عبد الله التركي - كامل محمد الخراط، بيروت: مؤسسة الرسالة، الطبعة الاولى، ١٩٩٧/١٤١٧.
٧. عسقلاني، ابن حجر، فتح الباري شرح صحيح البخاري، تحقيق: محب الدين الخطيب، بيروت: دارالمعرفة، بی تا.
٨. ابن حماد، نعيم، كتاب الفتن، القاهرة: مكتبة التوحيد، الطبعة الاولى، بی تا.
٩. ابن شهر آشوب، محمد بن علي، المناقب، قم: بی نا، ١٣٧٩.
١٠. ابن عبد الوهاب، محمد، رسالة في الرد على الرافضة، محقق: ناصر بن سعد الرشيد، مكه: مركز البحث العلمي و احياء التراث الاسلامي، الطبعة الثانية، ١٤٠٠.
١١. ابن عنبه، عمدة الطالب، تحقيق و تصحيح: محمد حسن آل الطالقاني، النجف الأشرف: منشورات المطبعة الحيدرية، الطبعة الثانية، ١٣٨٠/١٩٦١.
١٢. ابن قيم، أحمد بن إبراهيم بن عيسى، توضيح المقاصد و تصحيح القواعد، تحقيق: زهير الشاويش، بيروت: المكتب الاسلامي، الطبعة الثالثة، ١٤٠٦.
١٣. ازهری، أبو منصور محمد بن أحمد، تهذيب اللغة، تحقيق: محمد عوض مرعب، بيروت: دار إحياء التراث العربي، الطبعة الاولى.
١٤. آلوسی، شهاب الدين، تفسير روح المعاني، بيروت: دار الكتب العلمية، الطبعة الاولى، بی تا.
١٥. اميني، عبدالحسين، الغدير، بيروت: دار الكتاب العربي، الطبعة الرابعة، ١٣٩٧.
١٦. الباني، ناصر الدين، ضعيف سنن أبي داود، رياض: مكتبة الرياض، الطبعة الاولى، بی تا.
١٧. بحراني، سيد هاشم، البرهان في تفسير القرآن، تهران: بنياد بعثت، الطبعة الاولى، ١٤١٦.
١٨. بخاري، محمد بن اسماعيل، صحيح البخاري، تحقيق: مصطفى ديب البغا، بيروت: دار ابن كثير، اليمامة: الطبعة الثالثة، ١٩٨٧/١٤٠٧.

۱۹. بعلی، بدر الدین أبو عبد الله محمد بن علی الحنبلی، **مختصر الفتاوی المصرية لابن تیمیة**، تحقیق: محمد حامد الفقی، سعودی: دار ابن القيم، الطبعة الثانية.
۲۰. ترمذی، محمد بن عیسی أبو عیسی، **سنن الترمذی**، تحقیق: أحمد محمد شاکر وآخرون، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.
۲۱. سجستانی آزدی، ابو داوود، **سنن ابی داوود**، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت: دار الفکر، بی تا.
۲۲. سید مرتضی، **الأمالی**، قم: منشورات مكتبة آية الله العظمی المرعشی النجفی، الطبعة الاولى، ۱۳۲۵.
۲۳. صدوق، **عیون أخبار الرضا علیه السلام**، بیروت: مؤسسة الأعلمی، بی تا.
۲۴. طبرسی، فضل بن حسن، **إعلام الوری بأعلام الهدی**، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لاحیاء التراث، الطبعة الاولى، بی تا.
۲۵. طبری، ابن جریر، **جامع البیان**، بیروت: دار الفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵/۱۹۹۵.
۲۶. طوسی، محمد، **التبیان**، بیروت: دار إحياء التراث العربی، الطبعة الاولى، بی تا.
۲۷. _____، **تهذیب الأحکام**، تحقیق: خرسان، تهران: دار الكتب الاسلامیة، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۷.
۲۸. عسکری، مرتضی، **القرآن الکریم وروایات المدرستین**، تهران: مجمع العلمی الاسلامی، ۱۳۷۴.
۲۹. علماء نجد الأعلام، **الدرر السنیة فی الأجوبة النجدیة**، تحقیق: عبد الرحمن بن محمد بن قاسم، بی جا: الطبعة السادسة، ۱۴۱۷.
۳۰. غرناطی کلبی (معروف به شاطبی)، إبراهیم بن موسی اللخمی، **الموافقات فی أصول الفقه**، تحقیق: عبد الله دزاز، بیروت: دار المعرفة، بی تا.
۳۱. فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، **الوافی**، اصفهان: کتابخانه امام أميرالمؤمنین علی (ع)، چاپ اول، ۱۴۰۶.
۳۲. قمیصی، عبدالله، **الصراع بین الاسلام والوثنية**، قاهره: چاپ دوم، ۱۴۰۲.
۳۳. کاشف الغطاء، محمد حسین، **أصل الشیعة وأصولها**، تحقیق: علاء آل جعفر، قم: مؤسسه الامام علی، چاپ اول، ۱۴۱۵.
۳۴. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، **الکافی**، تهران: دار الكتب الاسلامیة، الطبعة الرابعة، ۱۴۰۷.
۳۵. مبارکفوری، محمد عبد الرحمن بن عبد الرحیم، **تحفة الأحوذی بشرح جامع الترمذی**، بیروت: دار الكتب العلمیة، بی تا.
۳۶. مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، محقق/مصحح: جمعی از محققان، بیروت: داراحیاء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳.

٣٧. مجلسی، محمد باقر، ملاذ الأخیار فی فهم تہذیب الأخبار، قم: کتاب خانہ آیۃ اللہ مرعشی نجفی، الطبعة الاولى، ١٤٠٦.
٣٨. مغنیہ، محمدجواد، تفسیر الکاشف، تہران: دار الکتب الاسلامیۃ، الطبعة الاولى، ١٤٢٤.
٣٩. مفید، محمد، الارشاد فی معرفۃ حجج اللہ علی العباد، تحقیق: مؤسسة آل البيت علیہم السلام لتحقیق التراث، قم: کنگرہ شیخ مفید، چاپ اول، ١٤١٣.
٤٠. مقدسی، یوسف، عقد الدرر فی أخبار المنتظر، اردن: مکتبۃ المنار، الطبعة الثانية، ١٤١٠.
٤١. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونہ، تہران: دار الکتب الاسلامیۃ، ١٣٧٤.
٤٢. نعمانی، محمد بن ابراہیم، الغیبیہ، محقق / مصحح: علی اکبر غفاری، تہران: نشر صدوق، الطبعة الاولى، ١٣٩٧.
٤٣. نیشابوری، مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، تحقیق: محمد فؤاد عبد الباقي، بیروت: دار إحياء التراث العربی، بی تا.

